

فرهنگ و دین

محمد مهدی احمدی

دانشجو معلم دانشگاه فرهنگیان شهید رجایی کرمانشاه

چکیده

در معرفی این مقاله، ابتدا شش شیوه تفکر در مورد چگونگی فرهنگ و دین به یکدیگر مربوط می شود: دین ممکن است بخشی از فرهنگ باشد، فرهنگ را تشکیل دهد، شامل و فراتر از فرهنگ، تحت تأثیر فرهنگ، شکل دادن به فرهنگ، یا تعامل با فرهنگ در تأثیرگذاری شناخت ها، احساسات و اعمال است. ثانیاً، ما گرایش های اصلی تحقیقات مرتبط را از روان شناسی فرهنگی، روان شناسی اجتماعی-فرهنگی و روان شناسی تطبیق دین ارائه می کنیم. در این نوشتار قلمروها و روابط بین فرهنگ و دین نیز مورد بحث قرار گرفته است. اگرچه در روش شناسی، سنت های نظری و تمرکز پژوهشی متفاوت است، این رویکردها مکمل یکدیگر در افزایش درک روانشناختی ما از روابط متقابل فرهنگ و دین هستند. در پایان به ارائه مقالات می پردازیم که پیشرفت های نظری را ارائه می دهند، فرضیه های تحقیقاتی جدید را آزمایش می کنند و شواهد تجربی ارائه می دهند. نشان دادن چگونگی ابعاد سطح فرهنگی (از بوم شناسی و زیست شناسی گرفته تا قومیت، شیوه های خانوادگی و عوامل اجتماعی-اقتصادی) عملکرد دین را در سطح فردی و/یا جمعی با توجه به حوزه های زندگی شکل می دهند.

واژگان کلیدی: فرهنگ، دین، تعامل، روش

مقدمه

در واقع آنچه را پیش رو دارید، پژوهشی بنیادی درباره وجود تعامل در میان دو موضوع مهم انسانی به نام دین و فرهنگ است، لیکن از آن جا که چیزهای دیگری نیز، مانند علم، فلسفه، مکتب و ایدئولوژی در جایگاه خط دهی زندگی انسان نقش مؤثر دارند، آنها نیز در دایره بحث قرار گرفته اند. هدف ما در این گفتار فشرده، بررسی تحلیلی-علمی و فکری مسأله به منظور پیدا کردن رابطه همخوان و تعاضدی میان این موضوعهاست، نه انگشت نهادن بر مصادقهای شخصی و عینی آنها. گرچه آنها نیز مهم اند و در ادامه بحث بدانها پرداخته خواهد شد. روابط بین فرهنگ و مذهب پیچیده و در نتیجه جذاب است، و ما احساس افتخار می کنیم که در این مورد اظهار نظر کنیم. ابتدا راه های احتمالی تفکر را در نظر می گیریم، در مورد چگونگی ارتباط فرهنگ و مذهب با یکدیگر و سپس برخی از تحقیقات مهم را که گرایش به فرهنگ و مذهب دارند برجسته می کنیم. همچنین معرفی مجموعه خاصی از مقالات متنوع که موضوع ویژه را تشکیل می دهند معرفی می کنیم. در مهندسی فرهنگی کشور، تعیین نقش دین و جایگاه آن یکی از مباحث مهم و بسیار تأثیر گذار شناخته می شود. رسیدن به جایگاه دین در مهندسی فرهنگی کشور و نقش آن در فرآیند فرهنگ سازی، بسته به نسبت دین و فرهنگ متفاوت خواهد بود. اگر نسبت دین و فرهنگ این همانی باشد، در این صورت تمامی عناصر فرهنگ در دین بروز و ظهور می یابد، چنان که تمام ویژگی ها و خصوصیات دین در فرهنگ به روشنی دیده می شود. و اگر نسبت این دو نسبت اصل به فرع یا کل به جزء و ... باشد، تأثیر گذاری هر یک در دیگری و میزان کنش و واکنش هر یک بحث و بررسی بیشتری را میطلبد. بر این اساس برای ورود به

فرآیند مهندسی فرهنگی کشور، نخست باید از نسبت دین و فرهنگ سخن گفت و آن گاه مهندسی فرهنگی کشور را پی گرفت.

روابط فرهنگ و مذهب

چگونه باید به دین و فرهنگ فکر کنیم؟ چندین احتمال وجود دارد که هر کدام مهم و از طرق مختلف جالب است. دین ممکن است (الف) بخشی از فرهنگ باشد، (ب) فرهنگ را تشکیل دهد، (ج) شامل شود و فراتر از فرهنگ، (د) تحت تأثیر فرهنگ قرار گیرند، (ه) فرهنگ را شکل دهند، یا (و) با فرهنگ در تعامل باشند و بر شناخت ها، احساسات و اعمال تأثیر بگذارد. اجازه دهید در اینجا این احتمالات را ارائه کنیم. اولاً، مذهب اغلب - اما نه همیشه - یک عنصر است که در ترکیب با تبار، زبان، قلمرو، و یا تاریخ مشترک به آن کمک می کند.

تعریف موجودات فرهنگی، یعنی گروه های قومی، ملی (کیویستو، ۲۰۰۷) یا مناطق تمدنی (اینگلهارت و بیکر، ۲۰۰۰) است. یهودیت برای اسرائیلی ها، مسیحیت ارتدکس در کشورهای بالکان، اسلام در جهان عرب، بودیسم و هندوئیسم در آسیا، و کاتولیک در آمریکای لاتین عادلانه است. ثانیاً، دین به عنوان یک سیستم پایدار اجتماعی از باورها، ارزش ها، هنجارها، نمادها و اعمال منتقل شده، می تواند به عنوان خود سازنده فرهنگ - یعنی شکلی از فرهنگ - در نظر گرفته شود. همان طور که قومیت، منطقه و وضعیت اجتماعی-اقتصادی نظام های فرهنگی متمایز می کند، هر کدام دارای باورها، ارزش ها، هنجارها، نمادها و عملکردهای خاص خود هستند (کوهن، ۲۰۰۹). بنابراین، شهروند ممکن است، برای مثال، بخشی از فرهنگ های مختلف باشد: ملت آمریکا، مذهب یهودی، و... محیط شهری و موقعیت اجتماعی-اقتصادی بالا. ثالثاً، دین، با بعد اجتماعی خود، قطعاً شامل عناصر فرهنگی است (مثلاً یکپارچگی) و از رویه ها و سنت های محلی و ارتباط با یک گروه فرهنگی که رویه های انسانی را به عنوان عبارات مذهبی تأیید می کند (ورگوت، ۱۹۹۴/۱۹۹۷). با این حال، دین نیزمانند هنر، فلسفه یا اخلاق، پویایی روانشناختی خاص خود را دارد تصور میشود، به ویژه با توجه به ارتباط فرد با آنچه که او آن را واقعیتی متعالی می داند (جیمز، ۱۹۸۵/۱۹۰۲). بنابراین جای تعجب نیست که دین اغلب از فرهنگ «فراتر» می گذرد، که به شدت توسط گروه تعریف می شود و موانع این امر به ویژه در مورد ادیان و معنویت اصلی جهان صادق است، یعنی اشاره افراد به تعالی در زندگی که ممکن است مستقل از نهادهای مذهبی باشد.

احتمال چهارم و پنجم دلالت بر تأثیرات دوسویه بین دین و فرهنگ دارد. از یک سو، عناصر فرهنگی (مثلاً ویژگی های فرهنگی در شناخت، عاطفه، خودپنداره، اخلاق، شخصیت و رفتار اجتماعی) ادیان و تجربه دینی را شکل می دهند. تا آنجا که این تأثیرات فرهنگی جهانی هستند، ممکن است توضیح دهند که چرا، تا حدی، مذهب به نظر می رسد در میان بافت های فرهنگی به روش های مشابهی عمل می کند، یعنی ناشی از انگیزه های جهانی است و منجر به برخی پیامدهای جهانی در رابطه با عملکرد درون فردی و روابط بین فردی و بین گروهی می شود (ساروگلو و کوهن، در مطبوعات). تا جایی که این عناصر فرهنگی در زمینه های فرهنگی متفاوت هستند، به تفاوت های مذهبی منتهی می شوند، یعنی تفاوت های گروهی در بیان مذهبی. اینها ممکن است تفاوت بین ادیان، مذاهب یا گروه های فرهنگی یک مذهب و همچنین تفاوت های درون گروه های مذهبی در طول تاریخ باشد. مستندسازی و سپس تبیین مبانی فرهنگی چنین کلیات و تفاوت ها، دستور کار جذابی برای تحقیقات روان شناختی میان فرهنگی است. برای ارائه یک مثال ساده، چرا مردم مدیترانه (کاتولیک ها، ارتدوکس ها و مسلمانان) بیشتر مذهبی و سنتی هستند در مقایسه با اروپای غربی؟ تعداد زیادی از عوامل فرهنگی که از اقلیم به اقتصاد می روند ممکن است برای توضیح این تفاوت ها نامزد شوند. از سوی دیگر، دین فرهنگ را شکل می دهد، یا به بیانی دیگر، عناصر را شکل می دهد.

فرهنگ غیر دینی به عنوان مثال، تحلیل محتوای متون بنیادی مسیحیت و بودیسم (که هزاران سال پیش نوشته شد) تفاوت هایی را نشان دادند که مطابقت با تفاوت های مسیحیان و بوداییان معاصر دارند. در تأثیرات ایده آل آنها (تسای، میائو و سیپلا، ۲۰۰۷) و این تفاوت ها همان تفاوت هایی است که بین غربی ها و شرقی های آسیایی ها (تسای، کناتسون و فانگ، ۲۰۰۶) وجود دارد. شکل دهی فرهنگ توسط دین نیز می تواند موضوعی جهانی داشته باشد. برخی از روانشناسان که اغلب از دیدگاه تکاملی کار می کنند، تمایل دارند چگونه دین از تکامل فرهنگی که برای مثال شامل همکاری بین آنهاست، افراد غیر مرتبط (نورزایان و شریف، ۲۰۰۸)، ائتلاف های بزرگ و ساختارهای قدرت (کرک پاتریک، ۲۰۰۵)، یا حساسیت های اخلاقی مبتنی بر انزجار اما از نظر فرهنگی گسترده (روزین، هایدت و مک کاولی، ۲۰۰۸) حمایت کرده است.

در نهایت، علاوه بر پیوندهای دوسویه تأثیر بین دین و فرهنگ، یک انتظار می توان داشت که این دو حوزه در تأثیرگذاری بر شناخت انسان، احساسات، هویت، اخلاق و رفتار موثر است. به عنوان مثال، به نظر می رسد که دینداری فردی نتایج متفاوتی را نسبت به رفاه پیش بینی می کند، زمانی که آمریکایی های آفریقایی تبار، آمریکایی های لاتین تبار، و اروپایی ها را مقایسه کنیم آمریکایی ها (بیرمن، ۲۰۰۶؛ لی، زاجا، و شولز، ۲۰۱۰) یا یهودیان آمریکایی با آمریکایی کاتولیک ها یا پروتستان ها (کوهن، ۲۰۰۲؛ کوهن و هال، ۲۰۰۹) همین امر در مورد شناخت نیز صادق است. (کل نگر در مقابل درک متمرکز بر جزئیات)، هنگامی که کاتولیک های ایتالیایی و یهودیان اسرائیلی با کالونیست های هلندی (کولزاتو و همکاران، ۲۰۱۰) مقایسه می شوند بدیهی است که تنوع و پیچیدگی پیوندهای بین دین و فرهنگ تا حدی به این بستگی دارد که شخص این دو اصطلاح را تعریف می کند. با توجه به بحث های همیشگی در مورد چنین تعاریفی، احتیاط (نمی دانم حیا است یا منفعت شخصی) ما را از امید به تحمیل تعاریف سیستماتیک و غیرقابل انکار خودمان در اینجا باز میدارد. در عوض، شرح بالا از شش راه که دین و فرهنگ را می توان به عنوان مرتبط با یکدیگر تصور کرد. به نظر ما، (الف) استدلال کافی به نفع این ایده که مطالعه دین در چارچوب روانشناسی مورد توجه فرهنگی و بین فرهنگی است. با این وجود، یک اقدام احتیاطی مهم اجتناب از دو موقعیت افراطی در مورد تعاریف است که ممکن است غیرعملیاتی و در نتیجه معکوس شود. اولین مورد این است که تعاریفی داشته باشیم که بسیار تنگ؛ بسیار باریک هستند. تعریفی از دین که بیش از حد محدود به یک فرهنگ و دین خاص است. سنت (به عنوان مثال، تاکید بیش از حد بر انگیزه درونی پروتستانیسم غربی اعتقاد به خدا) مستلزم خطر رد صلاحیت ادیان دیگر (به عنوان مثال، جامعه) است. موارد مبتنی بر تمرین (کوهن، هال، کونینگ، و میدور، ۲۰۰۵) یا صرفاً نادیده گرفتن سایر عبارات مذهبی ها (به عنوان مثال، باورها و اعمال بودایی). همین امر در مورد فرهنگ نیز صادق است، برای مثال این اصطلاح به قومیت و تفاوت بین گروه های قومی محدود می شود (کوهن، ۲۰۰۹). دومین موقعیت افراطی که باید از آن اجتناب کرد، داشتن تعاریف بسیار بزرگ از فرهنگ و مذهب است که همه چیز را در بر می گیرد به عنوان مثال، تعریف دین (یا، به طور کلی، معنویت) به عنوان «جستجوی معنا» از برخی جهات به اندازه کافی مختص دین نیست: معنا سازی یک فرآیند روان شناختی جهانی است، در حالی که دین بر ویژگی های متعددی دلالت دارد (ساروگلو، ۱۳۹۰)، بنابراین بسیاری از افراد مذهبی نیستند و چند نفر نه مذهبی هستند و نه روحانی. به طور مشابه، فرهنگ فقط یک اصطلاح برای همه فعالیت های انسانی مشترک نیست.

در نتیجه، دین و فرهنگ را برابر نمی داند و فرهنگ لزوماً شامل آن نمی شود. دین اگر به ویژگی های متمایز کلیدی نیاز باشد، می توان گفت که دین به همه نوع اطلاق می شود. رفتارهایی که انسان ها با اشاره به آنچه که فکر می کنند واقعیتی متعالی است انجام می دهند که فرهنگ به همه اشاره دارد. ویژگی های روانشناختی که گروه های طبیعی (غیر آزمایشی) را متمایز می کند. بدیهی است که دین و فرهنگ مفاهیم متمایز هستند اما به فعالیت های انسانی که تا حدی همپوشانی دارند اشاره می کنند، یعنی مجموعه ای از شناخت ها، احساسات، هویت ها، هنجارها و رفتارهای اجتماعی پایدار از نظر روانشناسی اجتماعی

است. بنابراین، فرهنگ و روانشناسی دین دارای منافع متقابل هستند. اگر یک روانشناس بخواهد به طور کامل درک چگونگی عملکرد فرهنگ با اجزای مختلف آن در زندگی مردم و همچنین شباهت ها و تفاوت های فرهنگی داشته باشد، آنگاه دین بخشی از عواملی است که باید لحاظ شود. اگر یک روانشناس بخواهد به طور کامل نحوه عملکرد دین در زندگی مردم و همچنین شباهت های مذهبی و تفاوت بین گروه ها را درک کند، پس مؤلفه های فرهنگ غیر از دین نیز ضروری است و مورد مطالعه گرایش های پژوهشی در فرهنگ و دین قرار گیرد.

درک تأثیر متقابل فرهنگ و دین

اول، روانشناسان بین فرهنگی یا محققانی که روی شخصیت و فرهنگ کار می کنند، تمایل دارند (تفاوت های فردی در مورد) مذهبی بودن و/یا معنویت را در مدل های خود بگنجانند. ارزش ها (شوارتز، ۱۹۹۲)، بدیهیات اجتماعی (لئونگ و باند، ۲۰۰۴)، ایدئولوژی ها و نگرش های اجتماع (اشتون، ۲۰۰۷؛ ساسیر، ۲۰۰۰)، یا ابعاد شخصیتی (پیدمانت، ۱۹۹۹) چندین مسئله دارد که به طور تجربی مورد بررسی قرار گرفته است و هنوز تا حدی قابل بحث است. این نگرانی در به ویژه جایگاه دقیق دینداری و معنویت در چارچوب وسیع تفاوت های فردی و نیز میزان ارتباط و استقلال آنها از شخصیت، ارزش ها و نگرش های اجتماعی است. شواهد و نظریه ها به نفع این ایده است که دینداری/معنویت، به طور دقیق، از تفاوت های فردی ساخته می شود، اما اگر کسی مجبور به انتخاب باشد، به ارزش های نگرش های اجتماعی نسبت به شخصیت نزدیک تر است (ساروقلو، ۱۳۸۹). یک موضوع مرتبط، همگانی بودن ویژگی دینداری و معنویت بین فرهنگ هاست. تعجب آور نیست روشی که فرد ساختار را تعریف می کند تحت مطالعه بر نتایج تأثیر می گذارد. به عنوان مثال، روشی که شوارتز (۱۹۹۲) ارزش را تعریف کرد اینطور است که معنویت ممکن است مسئول این واقعیت باشد که این ارزش به طور مداوم مستقل از آن نبوده است سایر ارزش ها در تمام گروه های فرهنگی بوده و بسته به گروه فرهنگی، با ارزش های حفاظتی، خیرخواهی یا جهان شمولی مرتبط بوده است (شوارتز، ۱۹۹۲؛ همچنین رجوع کنید به شوارتز، ۲۰۰۶) که در واقع، دینداری سنتی و معنویت مدرن مشترکات و تفاوت هایی در این زمینه دارند. نحوه ارتباط آنها با ویژگی ها و ارزش های شخصیتی و مطالعات بین المللی بزرگی که توسط روانشناسان بین فرهنگی انجام شده است (مانند جورجاس، بری، وان دی ویجور، کگیت سیبسی و بورتینگاف، ۲۰۰۶) یا توسط سایر دانشمندان علوم اجتماعی (جامعه شناسان یا اقتصاددانان؛ به عنوان مثال، گویسو، سپین زا و زینگالز، ۲۰۰۳) شروع به جمع آوری اطلاعاتی می کنند که ممکن است برای پرداختن به موضوع دیگری که برای روانشناسی بین فرهنگی نیز اهمیت دارد مفید است: آیا دین در سطح فردی به همان شیوه ای عمل می کند که در سطح جمعی و فرهنگی عمل می کند؟ پیشنهاد هر گونه نظریه پردازی سیستماتیک در مورد این موضوع زود است، اما یافته های اولیه از این نوع مطالعات، وجود دو الگو حکایت دارد. دینداری فردی در درون کشورها و میانگین دینداری در بین کشورها اغلب به یک شکل عمل می کنند. به عنوان مثال، شخصیت همبستگی دینداری فردی در داخل کشورها (به ساروگلو، ۲۰۱۰، برای یک متاآنالیز مراجعه کنید) و دینداری متوسط در بین کشورها/دولت ها (رنفرو، گاسلینگ و پاتر، ۲۰۰۸) به نظر می رسد یکسان باشد (یعنی توافق پذیری و وظیفه شناسی بالا). با این حال، با توجه به برخی از حوزه های دیگر، ارتباط بین دین و نتایج بیرونی بین آنها در سطح فردی و جمعی متفاوت است. به عنوان مثال، در حالی که، در سطح فردی، دینداری با چندین پیامد مثبت مانند رفاه و طول عمر، ثبات زناشویی یا بزهکاری پایین مرتبط است (هود، هیل و اسپیلکا، ۲۰۰۹)، که همان پیوند زمانی منفی می شود که فرد ارتباط بین میانگین دینداری کشور و شاخص های نتایج یکسان در سطح کشور (پل، ۲۰۰۹) بررسی کند.

دومین پیشرفت پژوهشی از سوی محققان روانشناسی اجتماعی و فرهنگی حاصل شده است. این محققین از روش تجربی اجتماعی برای بررسی چگونگی فراگیری دین استفاده کرده اند. بافت‌های مذهبی-قومی متفاوت، بر سایر ابعاد روان‌شناختی تأثیر می‌گذارد یا تحت تأثیر قرار می‌گیرد. برای روانشناسی فرهنگی و بین فرهنگی مورد توجه اولیه هستند. نمونه هایی از این ابعاد مورد مطالعه عبارتند از: اضطراب مرگ (نورنزیان و هانسن، ۲۰۰۶)، اخلاق (کوهن و روزین، ۲۰۰۱)، کار اخلاق (سانچز-برکس، ۲۰۰۲)، تعصب بین مذهبی (روات، فرانکلین، و کاتن، ۲۰۰۵)، شناخت (کولزاتو و همکاران، ۲۰۱۰)، و احساس کنترل (ساساکی و کیم، در مطبوعات). چنین تحقیقاتی گاهی تحت تأثیر روانشناسی تکاملی قرار می‌گیرد. دین را می‌توان به عنوان حوزه مهمی که در آن می‌توان رابطه بین تکامل و فرهنگ را مورد بحث قرار داد. این موضوعی است که در چندین زمینه از جمله روانشناسی فرهنگی و بین فرهنگی و روانشناسی تکاملی (به عنوان مثال، عطران، ۲۰۰۷) مورد توجه قرار می‌گیرد و اغلب، زمانی که یک عمل در سراسر جهان جهانی است. فرهنگ‌ها، این به عنوان شواهدی بر مبنای تکامل یافته برای آن رفتار در نظر گرفته می‌شود. برعکس، زمانی که عمل متفاوت است، به عنوان شاهدهی در نظر گرفته می‌شود که فرهنگ مسئول است، اما نه تکامل. در واقع، یکی از موضوعات ماندگار در تحقیق در مورد فرهنگ این است که اساساً چقدر فرهنگ‌ها در مقابل متفاوت هستند (هاینه و نورنزیان، ۲۰۰۶؛ سگال، لونر و بری، ۱۹۹۸؛ همچنین نگاه کنید به لونر، ۲۰۱۱، برای دیدگاه و بحث تاریخی). دین حوزه جالبی برای بحث فراهم می‌کند که آیا اعمال به ظاهر متفاوت واقعاً عملکرد یا عملکردهای یکسانی را انجام می‌دهند و منعکس می‌شوند.

5

استراتژی های تکامل یافته بیولوژیکی و فرهنگی

سومین پیشرفت موازی از روانشناسی دین یا محققین دیگر ناشی می‌شود که زمینه های روانشناسی با علاقه به دین از یک طرف، در ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته، وجود دارد. علاقه فزاینده ای به توسعه معیارهای دینداری که یا خاص هستند، بوده است. ادیان غیر مسیحی، به ویژه اسلام (ابو رایا و پارگامنت، ۲۰۱۰؛ عامر و هود، ۲۰۰۷) و ادیان شرقی (شک، ۲۰۱۰)، یا حساس برای استفاده بین فرهنگی/مذهبی (به عنوان مثال، دی لیانکو، پیدمانت، میوری سانک، ردگرسون، شرم، ۲۰۰۹؛ فونتین، دوریز، لویتن و هاتسبوت، ۲۰۰۳) تلاش‌هایی تنها در آغاز خود هستند و محققان از روش‌های پژوهشی میان فرهنگی سود قابل توجهی می‌برند (ماتسوموتو و ون دی ویجور، ۲۰۱۱). برای مثال، پیشرفت‌های روش‌شناختی اخیر (فن تین و فیشر، ۲۰۱۱) مفید خواهد بود که تنها معادل فرهنگی یک ساختار دینی معین مطالعه نکنید (شباهت ساختار درونی، در سطح فردی، در میان گروه های مختلف فرهنگی-مذهبی) بلکه هم شکلی فرهنگی از چنین ساختاری (یعنی شباهت ساختار درونی بین سطح فردی و سطح جمعی) است. از سوی دیگر، بسیاری از محققان به طور فزاینده ای علاقه مند به بررسی اینکه آیا دانش روانشناختی در مورد نحوه ارتباط دین با شخصیت، شناخت، عواطف، اخلاق، روابط بین فردی و بین گروهی و همچنین رشد انسانی ایجاد شده است و سلامت روان را می‌توان در زمینه هایی غیر از مسیحی و غربی تعمیم داد (به ساروگلو و کوهن، در حال چاپ، برای بررسی). به عنوان مثال، در یک سری مطالعات با نوجوانان مسلمان اندونزیایی، فرنچ، آیزنبرگ و همکاران دریافتند که دین - از جمله طولی - در همین طور برای نوجوانان غربی با توجه به جنبه های متعدد شایستگی اجتماعی (نگاه کنید به فرنچ، آیزنبرگ، پوروانو، و سالکویست، ۲۰۱۰) بیان می‌شود. در یک متاآنالیز مطالعات بر روی دین و ارزش‌ها، (ساروگلو، دلپیر و درنل، ۲۰۰۴) مسیحی، مسلمان و نمونه های یهودی و سلسله مراتب ارزش‌های مشابهی را به عنوان تابعی از دینداری فردی در سراسر سه دین یافتند.

در نهایت فراتر از روش‌های کمی و تجربی در تحقیقات روانشناختی، می‌توان در روانشناسی دین (مانند نسبیت‌گرایی انسان‌شناختی فرهنگی) طرفدارانی را پیدا کرد که اهمیت درک کامل و تبیین روانشناختی پدیده های منحصر به فرد دینی

توسط عوامل فرهنگی و تاریخی نزدیک شکل گرفته است، بنابراین استفاده از ایدیوگرافی را به جای روش‌های نوموتتیک ترجیح می‌دهد (بلزن، ۲۰۱۰؛ برای بحث به بلزن و لوئیس، ۲۰۱۰ مراجعه کنید). علیرغم علاقه آن به مطالعات موردی، این رویکرد در نظریه پردازی و تأیید روش شناختی ناکام است. چگونه می‌توان بین کلیات فرهنگی و خصوصیات در جنبه‌های روانشناختی از عبارات مذهبی با این وجود تفکیک کرد، چنین رویکردی ممکن است برای محققین جالب باشد که از نظر ایدیوگرافیک به دنبال استعاره‌های فرهنگی و سندرم‌های فرهنگی باشند (لوزر، ۲۰۱۱).

قلمرو دین و فرهنگ

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این دو مفهوم از جهت قلمرو به دو عرصه متفاوت مربوط می‌شوند و آیا نمیتوان از تحویل یکی از آن دو به دیگری سخن به میان آورد و باید از چالشهایی که هر یک برای آیا صرفاً دیگری به وجود می‌آورد، سخن به میان آورد؟ یا نه این که میتوان به این نکته قائل بود که اساساً تنها میان فرهنگ با دین تباینی نیست بلکه میان این دو مفهوم حداقل در بعضی جوامع میتوان ارتباط مصادافی مشاهده کرد. باید گفت تعیین این نسبت بیش از هر امری وابسته به تعریفی است که ما از این دو مفهوم ارائه میکنیم. برخی با ارائه تعاریف متفاوت نسبتهای مختلفی را به آنها داده اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱). در این نسبتبخشی همان طور که گفته شد زاویه دید مؤلفان بی تأثیر نبوده است، گاهی به نفع دین و گاه همچون برخی ساختارگرایان به نفع فرهنگ حکم رانده اند (مک لولین، ۱۳۸۳). با توجه به تعریفی که ما از فرهنگ و دین بر اساس یک نگاه بیرونی ارائه کردیم دایره حوزه فرهنگ بسیار وسیع تر از دین است اما با این حال اموری را میتوان در دین مشاهده کرد که در معنای فرهنگ نمی‌گنجد. احساس خشیت و... در محضر امور مقدس حسی درونی است که از حیطه فرهنگ خارج است. با توجه به این نکته و ملاحظه حوزه مشترک میان این دو مفهوم میتوان در بین نسب اربعه، نسبت عموم و خصوص من وجه را حاکم دانست. اگر چه ممکن است این حوزه مشترک بر اساس یک فرهنگ دینی یا حتی یک فرهنگ ضددینی بر پا گردد و در عالم خارج یکی از نسبتهای عنادی را برقرار ساخت. این تلقی میتواند زمینه پذیرش یک ترسیم دینی از فرهنگ را هموار سازد. یا این که حوزه‌های دینی و غیردینی یک فرهنگ را به ما نشان دهد تا گرفتار دآوری‌های مبهم و کلی نگردیم.

مروری بر مقالات درج شده با این عنوان

هر یک از مقالات این شماره ویژه به این دلیل انتخاب شد که ترکیبی منحصر به فرد نظریه و روش در شناخت فرهنگ و دین را ارائه می‌کرد. حال به طور خلاصه به بررسی آنها می‌پردازیم. هر مقاله در شماره ویژه این کار را انجام می‌دهد و به طور خلاصه در مورد چگونگی کمک به این موضوع و مسائلی که به تازگی در مورد آنها بحث کرده ایم توضیح می‌دهد. ابتدا مقاله ساروگلو را به عنوان یک مرور نظری معین ارائه می‌کنیم. ساروگلو بر اساس چند نظریه قبلی درباره ابعاد دین چنین پیشنهاد می‌کند، دین شامل ایمان، پیوند، رفتار و تعلق است و این چهار، همگی دین را تشکیل می‌دهند و دین را از سایر حوزه‌های مرتبط زندگی (مانند فلسفه، هنر) متمایز می‌کنند. چه زمانی ترکیب‌های متفاوتی از آنها برجسته است، این امر اشکال دینی نسبتاً کیفی متفاوتی را به دست می‌دهد (مثلاً دین بنیادگرا و انحصاری در مقابل دین باز و فراگیر). این مقاله به ویژه در اینجا مفید است زیرا به ایجاد راهی برای نظریه‌پردازی در مورد سازگاری‌های مذهبی در مقابل منحصربه‌فرد بودن در میان زمینه‌ها، از نظر آن ابعاد، کمک می‌کند. حضور مشترک چهار بعد ذکر شده در بالا، کارکردهای روانشناختی آنها و تنوع ساختاری اشکال مذهبی ممکن است در زمینه‌های فرهنگی، مذهبی و تاریخی سازگار باشد. با این حال، عوامل فرهنگی ممکن است مسئول تنوع در برجستگی هر بعد محتوا باشد.

از باورها، آیین‌ها، هنجارها و گروه‌های متناظر، و نحوه‌ی ارتباط آنها برای ایجاد یا عدم ایجاد یک کل منسجم دو مقاله (روزنر، گاردنر و هونگ، ۲۰۱۱؛ گونگور، فلیشمن و فالت، ۱۳۹۰) مباحث مربوط به فرهنگ پذیری و انتقال دینی را به مسائل مربوط به روابط فرهنگ و مذهب مورد بررسی قرار داد. روزنر و همکاران (۱۳۹۰) به بررسی دین پرداخته است و فرهنگ پذیری در میان یهودیان آمریکا که در شوروی سابق یا شرق متولد شده اند در اروپای آنها با نظریه‌پردازی درباره تاریخ‌های طبیعی این گروه‌ها، الگوهای آنها شروع به مهاجرت و این تصور که یهودیت یک هویت قومی و همچنین مذهبی است کردند. روزنر و همکاران بررسی کردند که چگونه سطح مرکزیت یک هویت یهودی برای یهودی روسی در مقابل شرکت کنندگان یهودی اروپای شرقی فاصله درک شده را تعدیل کردند. هویت یهودی و هویت روسی یا اروپای شرقی برای شرکت کنندگان یهودی روسی، مرکزیت هویت یهودی با فاصله کمتر درک شده بین روسی و هویت های آمریکایی است. با این حال، برای شرکت کنندگان یهودی آمریکایی با تبار اروپای شرقی، بین مرکزیت هویت یهودی و ادراک شده رابطه معناداری وجود نداشت. فاصله بین هویت اروپای شرقی و آمریکایی چند چیز در این مورد خوب است.

مقاله با توجه به موضوعات گسترده در روابط فرهنگ و مذهب روش شناسی ظریف شامل اندازه گیری هویت های دوفرهنگی، نظریه پردازی در مورد اینکه دین چگونه می تواند به عنوان پل یا مانعی در برابر فرهنگ پذیری و عمیق تر شدن به تجربه فرهنگ پذیری عمل می کند. گروه های خاص گونگور و همکاران نیز در مورد روابط فرهنگ و مذهب صحبت می کنند. فرهنگ پذیری و دینداری در بین مسلمانان ترک و مراکشی بلژیکی در دو شهر با استفاده از نمونه های جامعه بزرگسالان آنها با استفاده از تکنیک های مدل سازی معادلات ساختاری دریافتند که مذهب انتقال به طور مؤثر برای انواع ابعاد مذهبی (هویت، باورها و تمرینات) در گروه های تحت مطالعه خود، اما بیشتر در گروه ترکی، که به فرهنگ بسیار جمعی گروه ترک آنها مربوط می شود. انتقال دینی زمانی تقویت شد که جهت گیری به سمت حفظ فرهنگ میراث وجود داشت. این مقاله مهم است زیرا فرآیندهای انتقال دین را در همان کشور و همان مذهب بررسی می کند، اما با افرادی از کشورهای مختلف مبدا قبلاً بحث کردیم که چگونه فرهنگ و مذهب می توانند با هم ترکیب شوند تا بر رفاه تأثیر بگذارند. (ساباتیر، مایر و فرندمیر، ۲۰۱۱) در مورد رابطه بین دینداری، جهت گیری خانواده و رضایت از زندگی. آنها این کار را در چهار کشور انجام دادند کشورهای که هر کدام دارای سنت مسیحی هستند - فرانسه، آلمان، لهستان و ایالات متحده. آنها این چهار کشور را که هر کدام دارای تاریخ عمدتاً مسیحی و وابستگی مذهبی فعلی بودند، انتخاب کردند تا سبب را با سبب مقایسه کنند. به طور خاص، آنها دریافتند که دینداری در همه کشورها با جهت گیری خانواده نوجوانان مرتبط است، که به نوبه خود رضایت بیشتر از زندگی را پیش بینی کرد. مهم این است که این رابطه میانجی به طور معناداری بود. و قوی تر در آن کشورها (لهستان و ایالات متحده) که با ویژگی های نسبتاً دینداری بیشتر و یکی از مزایای خاص این مقاله این است که به فرآیندهای میانجیگری می پردازد. اغلب در تحقیقات فرهنگی در مورد دین مورد غفلت قرار می گیرد. علاوه بر این، این مقاله به پویایی های فرهنگی و مذهبی در چهار کشور می پردازد.

مقاله بعدی در مورد دین، فرهنگ و رفاه است. (ساساکی، کیم و زو، ۲۰۱۱) در این شماره ویژه برای ترکیب رویکردهای زیستی و فرهنگی منحصر به فرد هستند. که در کره ای ها و آمریکایی ها، ساساکی و همکارانش تنوع در پلی مورفیسم های گیرنده اکسی توسین را که به نظر می رسد مربوط به رفتارهای اجتماعی است، بررسی کردند. نظریه پردازی کردند و دریافت که ژنوتیپ گیرنده اکسی توسین رابطه بین کشور و مذهب را تعدیل می کند، به طوری که در میان افرادی که از نظر ژنتیکی مستعد حساس بودن اجتماعی هستند (افراد) با آلل G/G، کره ای های مذهبی از رفاه بیشتری برخوردار بودند. اما از افراد با این همان ژنوتیپ، آمریکایی های اروپایی که مذهبی تر بودند، از رفاه پایین تری برخوردار بودند. این مقاله بدین ترتیب نشان می دهد که تأثیر دینداری بر رفاه با کشور و با استعداد های ژنتیکی در تعامل است. نویسندگان این نظریه را مطرح کردند که دین

ممکن است در درجه اول بهزیستی را ارتقا دهد که مکمل ژنتیکی و زمینه‌های فرهنگی افراد در کنار هم قرار می‌گیرند تا فرصت‌هایی را برای وابستگی اجتماعی فراهم کنند که سودمند است. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه اثرات بیولوژیکی به آن بستگی دارد. بافت فرهنگی و اینکه چگونه گروه‌های فرهنگی ممکن است توسط فرکانس‌های ژنتیکی شکل بگیرند و این تغییرات ایجاد شود.

دو مقاله از جهاتی نه تنها روانشناسی فردی بلکه گرایش‌های ملی را مورد توجه قرار می‌دهد. یکی از اینها تجربی بود (هایوارد و کامل مایر، ۲۰۱۱) و دیگری (جانسون، وایت، بوید و کوهن، ۲۰۱۱) نظری بود. در مورد بین فرهنگی و درون فرهنگی داده‌ها با مدل سازی چند سطحی برای بررسی و به روز رسانی نظریه ویر در مورد چگونگی پروتستان دین و فرهنگ می‌تواند سرمایه داری را ترویج کند. این مهم است زیرا تحقیقات قبلی انجام شده متناقض و نتایج به نظر تا حد زیادی به این بستگی دارد که آیا تجزیه و تحلیل در آن انجام شد. سطح فردی یا ملی نتایج نویسندگان اهمیت بررسی سوالات در مورد فرهنگ و مذهب در سطوح مختلف را نشان می‌دهد، زیرا مردم در ملل با تاریخ پروتستان در نگرش‌های اقتصادی خود بیشتر طرفدار بازار بودند، اما نتایج دقیقاً یکسان نبود.

سطح فردی پروتستان‌ها با درجات مختلف مذهبی بیشتر طرفدار بازار بودند، اما برای اعضای یک مذهب دیگر، نگرش‌های طرفدار بازار با دینداری افزایش یافت. بنابراین، این مقاله با تأکید بر این نکته، الگوی مهمی برای کار آینده در زمینه فرهنگ و مذهب ارائه می‌کند. هر فرآیندی که در سطح فرهنگی اتفاق می‌افتد ممکن است با فرآیندهایی همراه باشد یا نباشد.

آخرین مقاله‌ای در مورد مذهب، فرهنگ و غذا است. پل روزین گفته است که غذا «ماده‌ای کاملاً اجتماعی» است (روزین، ۱۹۹۰، ص ۱۰۸) و پیروان مذهبی در گروه‌های مختلف فرهنگی، به ویژه طیف گسترده‌ای از تابوهای غذایی (مثلاً قوانین کوشر)، آیین‌های غذایی (مانند هندو) یا غذاهای ویژه (به عنوان مثال، Communion) را تأیید می‌کند. اگرچه انسان شناسان حرف‌های زیادی برای گفتن داشته‌اند با توجه به فهرست نویسی و بحث در مورد درک درون فرهنگی از این تنوع اعتقادات و اعمال، نظریه یا تحقیقات تجربی کمی در مورد نقش غذا وجود دارد ممکن است در روانشناسی بین فرهنگی دین بازی کند. جانسون و همکاران (۲۰۱۱) ارائه می‌دهد که در اینجا یک مدل کارکردگرا، ادغام نظریه‌های شناختی ذات‌گرایی و نظریه‌های تکاملی انگیزه‌های بنیادین مانند تشکیل ائتلاف، وضعیت یابی و اجتناب از بیماری است. این دیدگاه نظری بدیع به آنها اجازه می‌دهد چندین فرضیه‌هایی که با نمونه‌هایی از فرهنگ‌های هندو، مسیحی، یهودی، مسلمان و بومی پشتیبانی می‌شوند، در مورد اینکه چرا انواع خاصی از شیوه‌های غذایی سرچشمه می‌گیرند و علاوه بر این، چرا ادامه می‌یابند را بسازند.

بحث و نتیجه گیری

با توجه به معنای دین و فرهنگ و نظر به مبانی و اهداف آن دو، و نیز عمل‌کرد و نقش دین و فرهنگ و وجه مشترکی که بین آن دو وجود دارد، به این نتیجه می‌توان اعتراف نمود که: دین و فرهنگ همواره یک تعامل و رابطه تنگاتنگ و ناگسستنی دارند. و همان‌گونه که دین در تمدن و فرهنگ انسان‌ها نقش مؤثری را ایفا می‌کند، فرهنگ نیز، در بهره‌مندی بایسته و شایسته از فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها که مستند به طرز تعقل صحیح و احساسات عالی است، انسان را در حیات معقول کمک می‌کند و عامل تکامل انسان می‌گردد، و نیز دین و فرهنگ با ارائه نظام‌های سه‌گانه هدفمند خود می‌توانند در صورت به کارگیری آنها، عامل تحول گسترده‌ای در مسیر رشد و تکامل انسان باشند. در این مقاله در مورد یک موضوع قانونی و مهم و ما اطمینان داریم که تحقیقات روانشناختی در مورد فرهنگ و دین، مبتنی بر روش‌شناسی و نظریه‌ها است مانند دانش روانشناسی دین. در ایده‌های جدید و چالش برانگیز سوالات پژوهشی افزایش خواهد یافت. انسان‌ها همه



اولین کنفرانس بین المللی مطالعات مدیریت، فرهنگ و هنر

۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۲ - تهران



1st International Conference on Management Studies, Culture & Art

5 May 2023 | Tehran



موجودات فرهنگی هستند. برخی از آنها مذهبی و برخی غیر مذهبی هستند. اما برای همه آنها، نحوه عملکرد دین یا بی دینی با فرهنگ ارتباط دارد.

فهرست منابع

- Abu-Raiya.H and Pargament.K (۲۰۱۰). Empirically based psychology of Islam: Summary and critique of the literature. *Mental Health, Religion, and Culture* .
- Amer, M. M and Hood, R. W (۲۰۰۷). Introduction to thematic issues on “Islamic religiosity: Measures and mental health”. *Journal of Muslim Mental Health*.
- Ashton, M. C (۲۰۰۷). *Individual differences and personality*. New York: Academic Press .
- Atran, S (۲۰۰۷). Religion’s social and cognitive landscape: An evolutionary perspective.
- Belzen, J. A (۲۰۱۰). *Towards cultural psychology of religion: Principles, approaches, applications*. New York: Springer .
- Belzen, J. A and Lewis, C. A (۲۰۱۰). Cultural psychology of religion (special issue) *Mental Health*.
- Bierman, A (۲۰۰۶). Does religion buffer the effects of discrimination on mental health? Differing effects by race. *Journal for the Scientific Study of Religion*.
- Cohen, A. B (۲۰۰۲). The importance of spirituality in well-being for Jews and Christians. *Journal of Happiness Studies* .
- Cohen, A. B. (۲۰۰۹). Many forms of culture. *American Psychologist* .
- Adams, G and Markus, H. R (۲۰۰۴). Toward a conception of culture suitable for a social psychology of culture.
- M. Schaller and C. S. Crandall. *Psychological Foundations of Culture* .
- Altemeyer, B and Hunsberger, B (۱۹۹۲). Authoritarianism, religious fundamentalism, quest, and prejudice. *International Journal for the Psychology of Religion*.
- Anggoro, F. K , Waxman, S. R and Medin, D. L (۲۰۰۸). Naming practices and the acquisition of key biological concepts. *Psychological Science*.
- Atran, S, Medin, D. L and Ross, N. O (۲۰۰۵). The cultural mind: Environmental decision making and cultural.
- Atran, S and Norenzayan, A (۲۰۰۴). Religion’s evolutionary landscape: Counterintuition, commitment, compassion, communion. *Behavioral and Brain Sciences*.
- Bang, M , Medin, D. L and Atran, S (۲۰۰۷). Cultural mosaics and mental models of nature. *Proceedings of the National Academy of Sciences*.
- Saucier, G and Skrzypińska, K (۲۰۰۶). Spiritual but not religious? Evidence for two independent dispositions. *Journal of Personality*, ۷۴, ۱۲۵۷-۱۲۹۲.
- Schwartz, S. H (۱۹۹۲). Universals in the content and structure of values: Theoretical advances and empirical tests in ۲۰ countries. In M. P. Zanna (Ed.), *Advances in experimental social psychology*.
- Schwartz, S. H (۲۰۰۶). Basic human values: Theory, measurement, and applications. *Revue Française de Sociologie*, ۴۷, ۲۴۹-۲۸۸.
- Segall, M, Lonner, W. J and Berry, J. W (۱۹۹۸). Cross-cultural psychology as a scholarly discipline: On the flowering of culture in behavioral research. *American Psychologist*, ۵۳, ۱۱۰۱-۱۱۱۰.
- Shek, D. T. L (۲۰۱۰). The spirituality of the Chinese people: A critical review. In M. H. Bond (Ed.), *The Oxford handbook of Chinese psychology* (pp. ۳۴۳-۳۶۶). New York: Oxford University Press.



اولین کنفرانس بین المللی مطالعات مدیریت، فرهنگ و هنر

۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۲ - تهران



1st International Conference on Management Studies, Culture & Art

5 May 2023 | Tehran



- Tsai, J. L, Knutson, B and Fung, H. H (۲۰۰۶). Cultural variation in affect valuation. *Journal of Personality and Social Psychology*, ۹۰, ۲۸۸-۳۰۷.
- Tsai, J. L, Miao, F and Seppala, E (۲۰۰۷). Good feelings in Christianity and Buddhism: Religious differences in ideal affect. *Personality and Social Psychology Bulletin*, ۳۳, ۴۰۹-۴۲۱.
- Vergote, A (۱۹۹۷). *Religion, belief and unbelief: A psychological study*. Leuven–Amsterdam: Leuven University Press—Rodopi. (Original work published ۱۹۸۴).